

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پیاده‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم	تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی

سالک باید چگونه باشد (۲۳۴ ف ۴ - ۲۳۵ ف ۵)

❁ در طواف کعبه و سعی بین صفا و مروه اگر تو را هُل دادند و چند قدم جلو رفتی، باید برگردی و با اراده‌ی خودت مجدداً بروی. در راه خدا با تحریک و فشار دیگران نباید راه رفت؛ با خواست خود باید طیّ طریق کرد.

این یک حکم فقهی است، عزیزانی که به تمتّع و عمره مشرف شده‌اند این حکم را آنجا عملاً تجربه کرده‌اند؛ در رساله‌های حجّ فقها هم به عنوان مسأله‌ای از مسائل طواف ذکر شده است. گاهی ازدحام جمعیت در هفت شوط طواف دور خانه‌ی خدا باعث می‌شود که شخص را از پشت هُل می‌دهند و او بی‌اختیار یکی دو قدم جلو می‌رود. این یکی دو قدم پذیرفته نیست، باید جمعیتی که هُل می‌دهند ردّ شوند و این فرد بتواند خودش را ثابت نگاه دارد. روی خود را هم نمی‌تواند برگرداند. باید عقب عقب این دوسه قدمی که هُل دادند را برگردد و به نقطه‌ی آغاز هُل دادن برسد بعد مجدداً این فاصله را با اراده و اختیار خودش قدم بردارد و طی کند. این حکم فقهی است؛ اما عرض کرده‌ام که حجّ اساساً به معنای قصد است. حاج به معنای قاصد؛ یعنی کسی که هدف و مقصدی دارد. بنابراین همان‌طور که در حجّ ظاهری فرد قصد زیارت خانه‌ی خدا را کرده و نباید در این راه بی‌اختیار در اثر هُل دادن دیگران حرکت کند که از او قبول نیست و باید تمام مسیر را با اراده و خواست و تصمیم خودش قدم بردارد در حجّ باطنی و سلوک‌الی‌الله که لقاء خدا و زیارت خود حضرت حق است هم داستان همین است؛ یعنی فرد نباید با هُل دادن با تحریک، تشویق و هیجانات بیرونی در این

مسیر قدم بردارد. باید با اراده و خواست خودش حرکت کند. سالک‌الی‌الله اگر به خاطر تشویق دیگران در این راه قدم بردارد، دیگران هُلش بدهند و در او هیجان ایجاد کنند، تحت تأثیر جوّی که در جامعه ایجاد شده؛ مثلاً مد شده که هر کس به یک نحله‌ی عرفانی وصل شود، به قول جوان‌ها جوگیر می‌شوند و در سیروسلوک می‌افتند، فایده ندارد. با تحریک و فشار دیگران نباید راه رفت با خواست خود راه را باید طی کرد. این نکته بسیار مهمی است. در سلوک‌الی‌الله فرد باید خودش به این تشخیص رسیده باشد که در این مسیر قدم بردارد، آن‌وقت با خواست و اراده‌ی خودش گام در این راه بگذارد؛ والاّ اگر قرار باشد فرد با هُل دادن‌های دیگران، تحریک و تشویق‌های دیگران در این مسیر پابگذارد، این تحریک یک روز هست و یک روز نیست. روزی هم که نیست اقلّش این است که انسان شُل می‌شود و این‌طوری به مقصد نمی‌رسد؛ این نکته-ی اوّل که گفتیم انسان باید با خواست، تشخیص و اراده‌ی خودش قدم بردارد.

🌸 **وقتی هشیارید که بالاخره یک کاری می‌کنید و خودتان را در مسیر نگه می‌دارید. ان‌شاء‌الله**

طوری بشوید که وقتی غافلید هم خطتان درست کار کند. (۰۵:۰۱)

وقتی فرد با تصمیم خود در این راه قدم گذاشت تا وقتی حواسش هست تصمیمش روشن و مشخص و راهش انتخاب شده است و قدم برمی‌دارد. گاهی طبیعتاً انسان حواسش پرت می‌شود و جای دیگر می‌رود. وقتی حواسش جای دیگری رفت، کجا خواهد رفت؟ توقف می‌کند به پشت سر برمی‌گردد و مسیر دیگری را انتخاب می‌کند؟ اینجاست که اگر ملکات ایجاد شده باشد خود آن ملکه درحالی که فرد غافل است او را پیش می‌برد. ملکات یعنی خصوصیات که در روح انسان تثبیت شده است. آنچه ملکه‌ی روح انسان شده، وقتی حواسش هم نیست به‌طور خودکار از او صادر می‌شود. خودتان هم گاهی دیده‌اید. مثلاً کسی موفق به ذکر می‌ماند مثل فرستادن صلوات است، بعضی وقت‌ها حواسش است و با تسبیح صلوات می‌فرستد، بعضی وقت‌ها هم اصلاً حواسش نیست و در فکر چیز دیگری است؛ یک هو به خودش می‌آید و می‌بیند مشغول صلوات فرستادن است. این همان ملکات است که کار می‌کند. حاج‌آقادلایبی از حالات علامه طباطبایریضوان‌الله-

تعالی علیه تعریف می‌کردند که ایشان در ساعات آخر عمر به هوش نبود، رمقی هم نداشت که حرف بزند یا حرکتی کند، همین‌طور که در رختخواب دراز کشیده بود دست‌هایش را کنار گوشش می‌آورد. دقت کردیم دیدیم که تکبیرة الاحرام می‌گوید و نماز می‌خواند. دوباره پنج یا شش دقیقه بعد هم همین کار را می‌کند، فهمیدیم که نماز قبلی تمام شده و نماز جدید را شروع کرده است. او اصلاً به هوش نیست؛ اما نماز خوانده می‌شود؛ این را ملکه ایجاد می‌کند. ملکه از راه تکرار یک رفتار ایجاد می‌شود. کاری را که فرد زیاد تکرار می‌کند کم‌کم ملکه‌ی آن کار در روح او ایجاد می‌شود. وقتی ملکه‌ی کار در او ایجاد شد این کار به‌طور طبیعی چه هشیار باشد یا نباشد از او سر می‌زند. لذا فرمود وقتی که هشیارید بالاخره یک کاری می‌کنید و خودتان را در مسیر نگه می‌دارید ان شاء الله طوری شوید که وقتی غافلید هم خطتتان درست کار کند؛ یعنی در همان مسیر بمانید و لازم‌هاش این است که ملکه ایجاد شود و راه ملکه هم تکرار عمل است؛ این هم قدم دوم؛ بالاتر از ملکه چه؟

✿ اصل این است که انسان از درون طوری ساخته شود که کارهای خوب بکند، نه اینکه با فشار خود را به کار خوب وادار سازد، نه به تحریک، نه به عادت، نه به ملکه، بلکه با اختیار و خواست کار خوب انجام دهد. عبادت این است. (۴۷:۸۰)

دیده‌اید بچه‌های کوچک را که می‌خواهند نماز خوان کنند، اول با تحریک نماز خوان می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند اگر این نماز را خواندی یک اسکناس هزار تومانی به تو جایزه می‌دهم، یک عروسک، یک شکلات، یک بستنی برایت می‌خرم. با تحریک او را به نماز خواندن وامی‌دارند این قدم اول است. یک مدت که این تحریک ادامه پیدا کند بچه کم‌کم به نماز خواندن عادت می‌کند، دیگر نیاز به تحریک ندارد، روی عادت نمازش را می‌خواند. او معتاد شد، به نماز خواندن اعتیاد پیدا کرد؛ حالا اگر نماز نخواند سخت است. مثل همه‌ی اعتیادهای دیگر وقتی چیزی را که به آن عادت کرد انجام ندهد، سخت است. بچه به نماز خواندن عادت کرد؛ اما نمازش فعلاً عادت است. اگر ادامه پیدا کند کم‌کم به ملکه تبدیل می‌شود؛ اما هنوز عبادت نیست. عبادت چه موقع

است؟ وقتی که از ملکه هم بگذرد، وقتی با اختیار و خواست خودش انجام شود. یعنی هر وقت می‌رود نماز بخواند گویا برای اولین بار در عمرش است که براساس تفکر، تحقیق و بررسی به این نتیجه رسیده که باید نماز خواند. حالا با یک تصمیم شاداب، پر طراوت، نو و تازه سراغ نماز می‌رود. به عنوان نمونه نماز را مثال زدم داستان هرکار خیری همین است. راجع به نماز در روایات دو تعبیر داریم؛ یکی اینکه وقتی نماز می‌خوانیم «صَلِّ صَلَاةَ مُؤَدِّعٍ»^۱ نماز بخوان مثل کسی که گویا با نماز وداع می‌کند و امید اینکه فرصت دیگری برای خواندن نماز بعدی داشته باشد، ندارد. مثل اینکه به من گفتند تو دو دقیقه‌ی دیگر از دنیا می‌روی، وقت داری یک نماز دو رکعتی بخوانی. من این نماز دو رکعتی را که می‌خوانم با نماز وداع می‌کنم. این آخرین نماز عمرم است. طبیعتاً وقتی شخص بفهمد که این آخرین نماز عمرش است سعی می‌کند خیلی قشنگ و تمام عیار بخواند، سنگ تمام می‌گذارد، حَقِّش را به جا می‌آورد. حالا فرمودند هر وقت که می‌خواهی نماز بخوانی همین حالت را داشته باش گویا برای آخرین نوبت عمرت نماز می‌خوانی «صَلِّ صَلَاةَ مُؤَدِّعٍ يَخَافُ أَنْ لَا يُعَوِّدَ إِلَيْهَا أَبَدًا»^۲ می‌ترسد که دیگر ابداً برنگردد و برای خواندن نماز دیگری فرصت نداشته باشد. ان شاءالله هر دفعه که می‌خواهیم نماز بخوانیم با این احساس بخوانیم، که ممکن است این آخرین نماز ما باشد. واقعیت هم همین است. به هیچ‌یک از ما تضمین نسپردند که ما برای وعده‌ی بعدی نماز زنده خواهیم ماند، چه بسیار افرادی که این نماز را می‌خوانند و وعده‌ی بعد دیگر در این عالم نیستند و فرصت خواندن نماز بعدی را ندارند، پس هر بار که فرد نماز می‌خواند این طوری نماز بخواند. هر عبادت دیگری را هم همین‌طور، هرکاری که انسان سالک در زندگی‌اش انجام می‌دهد این طوری است. الآن که من سر جلسه آمدم اگر این

^۱. مجلسی، بحار، ج ۸۱، ص ۲۶۴ و فیض کاشانی، الوافی، ج ۸، ص ۸۳۳ و محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۴۱۹.

^۲. منابع برای عبارت مشابه: «فَصَلِّهَا لَوْ قُبِّهَا صَلَاةَ مُؤَدِّعٍ يَخَافُ أَنْ لَا يُعَوِّدَ إِلَيْهَا أَبَدًا»، عبارت است از: حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۴۷۵ و مجلسی،

بحار، ج ۸۱، ص ۲۳۳ و صدوق، الأمالی، ص ۴۹۹.

تصوّر در ذهنم باشد که ممکن است این آخرین فرصت عمرم باشد که بیایم و با شما صحبت کنم، سعی می‌کنم تا جایی که در توانم است بهترین مطالب را به زیباترین صورت بگویم؛ چون هر لحظه ممکن است مرگ برسد؛ بنابراین هرکاری که می‌کند ممکن است آخرین کار باشد. این هفته که من آمدم ممکن است آخرین هفته باشد. هزار و یک عامل می‌تواند هفته‌ی آینده‌ای برای این جلسه پیش نیاورد. اوّلی مرگ است که بغل دست شخص است که از همه چیز به او نزدیک‌تر است. اگر او را ببینید باور نمی‌کنید که چقدر به هریک از ما نزدیک است؛ به ما چسبیده، ایستاده و منتظر فرصت است که فرد را بغل کند. لازم نیست مرگ از راه دور بیاید؛ منتهی شما نمی‌بینید. فکر می‌کنید حالا ما کجا و مرگ کجا؟ لحظه به لحظه با ما حرکت می‌کند. بنابراین هر بار هر کاری را انسان انجام می‌دهد گمان کند آخرین کارش است. کاری است که پرونده‌ی اعمال او با این کار در این دنیا بسته می‌شود، آن وقت انسان چقدر حواسش جمع است که سعی کند زیباترین کار را انجام دهد. هرکاری که می‌کند، درس می‌خواند، نماز می‌خواند، خدمت به خلق می‌کند، تهذیب نفس می‌کند، فعالیت اقتصادی می‌کند سعی می‌کند اجحاف نکند و کار را به زیباترین صورت انجام دهد، گران‌فروشی و کم‌فروشی و احتکار نکند، هرکاری که می‌کند سعی می‌کند زیباترین باشد. وقتی سالک هرکاری می‌کند بنا را گذاشته که ممکن است آخرین کار عمر من باشد، پس کاری کنم که پرونده‌ی اعمالم با زیباترین عمل بسته شود، مجموعه‌ی این زیباترین عمل‌ها چه کارنامه‌ای برای انسان درست می‌کند؟ چقدر زندگی این فرد قشنگ می‌شود. پس فرد بنا را بگذارد که این آخرین فرصت است، نماز که می‌خوانی طوری بخوان که گویا می‌خواهی با نماز وداع کنی این یک طرف قضیه؛ اما یک طرف دیگر اینکه وقتی می‌خواهی نماز بخوانی نکند روی عادت و ملکه بخوانی؛ نه، آمده‌ای عبادت کنی «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۳ لازمه‌اش این است که با یک تصمیم نو و شاداب و زنده بروی، گویا برای اوّلین بار است که در عمرت به این تصمیم و نتیجه رسیده‌ای که باید نماز خواند. وقتی انسان اوّلین نماز را می‌خواند با عزم قوی و

۳. سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۶.

اراده‌ی محکم بدون ذرّه‌ای تزلزل و تساهل نماز را می‌خواند. اگر سراغ همه‌ی نمازها این طوری برویم که گویا الآن براساس مطالعات، تفکرات و بررسی‌ها به این نتیجه رسیدیم که باید نماز خوانده شود و دارم می‌خوانم؛ آن وقت این، عبادت می‌شود. لذا فرمود: اصل این است که انسان از درون طوری ساخته شود که کارهای خوب بکند. این طوری ساخته شود یعنی عادت؟ عادت هم از درون است. ملکه؟ نه! نه اینکه با فشار خود را به کار خوب وادار سازد؛ چون گاهی انسان در دلش چیز دیگری می‌خواهد؛ اما به زور خود را به عبادتی وادار می‌کند. دلش نمی‌خواهد الآن نماز بخواند؛ ولی می‌گوید واجب است باید بخوانم. اگر نخوانم معصیت کرده‌ام، اگر معصیت کنم، عذاب می‌شوم؛ بالاخره به زور خود را از جا می‌کند و نماز را می‌خواند. این خیلی چیز بزرگی نیست که به زور خودت را بگنی. نه اینکه با فشار خود را به کار خوب وادار سازی نه به تحریک. پس یکبار خودش را با فشار به کار خوب وادار می‌کند، یکبار با تحریک دیگران کار خوب می‌کند، یکبار به عادت. او عادت کرده، اگر نکند اذیت می‌شود. به خاطر اینکه اعتیاد خود را پاسخ داده باشد نماز می‌خواند، نه به ملکه. گاهی نماز خواندن ملکه‌ی وجودش شده است. هیچ‌یک از اینها نباشد؛ بلکه با اختیار و خواست کار خوب بکند؛ عبادت این است. پس این سه فراز در ادامه‌ی هم بود.

✿ «خود به خود بود و هست و خواهد بود» خداوند خودکار است. کمال عبد هم در خودکار بودن

است؛ با تحریک دیگران کار نمی‌کند. (۱۹:۰۶)

هستی و وجود خداوند متعال خود به خود است. خدا را کسی ایجاد نکرده است. خدا هستی و وجود محض است. وجود که نیاز به ایجاد کردن ندارد. چیزی که نبوده باید ایجادش کرد. لازم نیست کاری کنیم چیزی که هستی عین ذاتش است، هست شود. هستی عین ذات اوست. مثال خیلی ساده‌ای که انسان برای بچه‌های دبستانی می‌زند و آنها هم متوجه می‌شوند این است می‌گویند: «الذَّاتُ لَا يُعَلَّلُ» خصوصیتی که ذاتی یک شیء است، علت نمی‌خواهد؛ مثلاً شوری نمک علتی نمی‌خواهد. اگر شما غذایی خوردی که شور بود، می‌گویی به این غذا نمک زدند که شور شد. اگر یک آب شور خوردی می‌گویی به آب نمک زدند، چرا؟ چون

شوری ذاتی آب و غذا نیست. غذا و آب چیزی است غیر از شوری؛ لذا آب و غذای غیرشور هم داریم. پس شوری برای آب و غذا غرضی است و ذاتی نیست؛ ولی برای خود نمک ذاتی است. حالا که ذاتی نمک شور بودن است آیا کسی سؤال می‌کند چرا نمک شور شده است؟ نمک همیشه شور بوده نیاز به شور شدن ندارد. نمک یعنی چیزی که ذاتاً شور است. ما نیاز به چیزی نداریم که آن شور شود علّتی برای شور بودنش لازم ندارد «الذّاتیُّ لا یُعَلَّلُ» نان شیرینی، شیرین است. حلوا، غذا و چای شیرین است، اینها ذاتی‌شان شیرینی نیست به آن‌ها شکر زدند که شیرین شدند؛ شیرینی برای آن‌ها غرضی است؛ لذا علّت می‌خواهد. می‌گوییم به چه علّتی این غذا، چای و شیرینی شیرین است؟ می‌گویید به این علّت که به آن‌ها شکر زده‌اند؛ امّا راجع به خود شکر چه؟ به خود شکر چه زدند که شیرین شده است؟ هیچی! شکر یعنی چیزی که ذاتاً شیرین است. شیرینی او عین ذاتش است؛ چون عین ذاتش است، علّتی برای شیرین بودن خارج از وجود خودش نیاز ندارد. این مثال‌های ساده را زدم حالا سراغ اصل مسأله برویم. هر چیزی را که هستی و وجود عین ذاتش نباشد برای اینکه وجود داشته باشد به علّتی نیازمند است و هستی برایش عرضی است و عین ذاتش نیست، نیاز به یک هست‌کننده دارد؛ کما اینکه آن چای نیاز به یک شیرین‌کننده و آن غذا نیاز به یک شور‌کننده داشت. موجودی هم که وجود عین ذاتش نیست، نیاز به یک ایجادکننده و هستی‌بخش دارد؛ چون هستی برایش عرضی است و عین ذاتش نیست. امّا خود هستی چه؟ خود هستی همیشه هست بوده است و به چیزی برای هست بودن نیاز ندارد. ذاتش هستی و وجود است؛ لذا علّتی نمی‌خواهد. «الذّاتیُّ لا یُعَلَّلُ» پس خدای متعال خود به خود بود و هست و خواهد بود چرا؟ چون خدا هستی است. خدا یعنی هستی. چه کسی هستی را هست کرد؟ هستی همیشه هست بوده است نیاز به اینکه کسی هستش بکند نداشته است؛ مثلاً شکر را چه کسی شیرین کرده؟ شکر همیشه شیرین بوده، نیاز به اینکه کسی شیرینش بکند نداشته است. ما به زبان اهل فلسفه صحبت کردیم نه به زبان اهل عرفان. در زبان اهل عرفان وجود به ذات حق متعال منحصر می‌شود و همه‌ی پدیده‌های این عالم جلوه و نمودند. بود و هستی نیستند. بود و هستی منحصر به ذات مقدّس حق متعال است. خدا بود و وجود است، هرآنچه ما می‌بینیم نمود و جلوه‌ی

وجود حق متعالند. خدا بود و اینها نمودند. خدا وجود و اینها جلوه‌ی وجودند. خداوند ظاهر و اینها مظاهر حق متعالند. تعابیر متعددی وجود دارد. خود به خود، بود و هست و خواهد بود. این در وجود است، در فعل هم همین‌طور است. خداوند خودکار است؛ یعنی فعلی که خدا انجام می‌دهد به اصطلاح فلاسفه غرض زائد بر ذات ندارد؛ یعنی عاملی از بیرون او را نداشته که کاری انجام دهد. عاملی از بیرون من و شما را وامی- دارد که کاری انجام دهیم. فرض کنید گرسنه‌ایم و غذا می‌خوریم، در واقع یک غرض زائد بر ذات داریم. ما دنبال غذا هستیم که بخوریم و به خودمان اضافه کنیم تا رنج گرسنگی را از بین ببریم. معلوماتمان کم است می‌رویم درس و کتاب می‌خوانیم تا معلومات را به خودمان بیفزاییم و کمال علمی خود را بالا ببریم؛ یعنی یا رفع نقص یا کسب کمال کنیم. پس مخلوق در فعلی که از او سر می‌زند غرض زائد بر ذات دارد، دنبال چیزی بیرون وجود خودش است. چیزی بیرون وجودش او را تحریک کرده که این فعل را انجام داده؛ اما خدا غرض زائد بر ذات ندارد. چیزی خدا را از بیرون تحریک نکرده که فعلی انجام دهد. به یک بیان خدا نقصی ندارد که در صدد رفع نقص باشد. خدا فاقد کمالی نیست که در پی افزودن آن کمال به خودش باشد؛ خدا غرض زائد بر ذات ندارد. هیچ چیزی از بیرون خدای متعال را به فعل و نمی‌دارد. پس چرا خدا کار می‌کند؟ اقتضای کمال در خود خداست که خدا دست به کار می‌شود. متکلمین می‌گویند در غنایی که کنارش بخل نباشد اقتضای احسان و بخشش وجود دارد. وقتی من غنی و ثروتمند باشم، بخیل نباشم و سخاوتمند باشم، غنای توأم با سخاوت اقتضا می‌کند که من عطا کنم.

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

عرفا می‌گویند: جمیل وقتی به جمال خود آگاه باشد اقتضای جلوه‌گری دارد و خدا جمیل علی‌الاطلاق است. خدا جمال مطلق است پس دست به جلوه‌گری زد. به قول شاعر: «در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد». پس اقتضای خود خداست که دست به کار می‌شود و کاری انجام می‌دهد، خدا خودکار است از بیرون کسی او را به کاری وانمی‌دارد. خداوند خودکار است، کمال عبد هم در خودکار بودن است با تحریک دیگران

کار نمی‌کند. وقتی عبد به کمال برسد خودکار می‌شود، مثل خدا می‌شود، متخلّق به اخلاق الله و مصتبغ به صبغة الله می‌شود؛ خدا رنگ می‌شود. خدا خودکار است، او هم خودکار می‌شود. لازم نیست چیزی از بیرون او را به کار وادارد. اقتضای درونی او را به کار وامی‌دارد. حالا یک تعبیر ساده‌تر از این حرف بگوییم. یک وقت کسی نماز می‌خواند که فرمان خدا را اجرا کند، مرتکب معصیت نمی‌شود به خاطر پیامدهای عمل، می‌گوید: اگر نماز بخوانم، خدا در دنیا به عمرم برکت می‌دهد، زندگی‌ام نورانی و روشن می‌شود، در آخرت بهشت می‌روم، مرگ و جان دادنم ساده می‌شود، نماز مصاحب زیبارویی در قبر می‌شود و همراهم خواهد بود، از تنهایی عالم برزخ مرا نجات می‌دهد؛ اما یک وقت نماز می‌خواند و می‌گوید به خاطر نفس شایستگی و درستی عمل صرف نظر از هر پیامدی من این عمل را انجام می‌دهم، می‌خواهم حق عبودیت و بندگی حق متعال را به جا بیاورم؛ این دو نماز با هم خیلی فرق دارد؛ همه متوجه هستیم. کمالینکه در فعالیت‌های اجتماعی کسی خدمتی به جامعه ارائه می‌دهد به خاطر پیامدها و منافعی که در آینده برایش دارد، اکنون دانه می‌پاشد که فردا درو کند. یک وقت هم نه هیچ چشم‌داشتی ندارد نه تشکری، نه محبوبیت پیدا کردنی، نه فردا در انتخابات رأی آوردنی، چشم به هیچی ندوخته او به خاطر نفس شایستگی عمل، خدمت به خلق می‌کند؛ عمل دومی خیلی بزرگتر است. حالا این یک مثال کوچک بود. بنابراین کمال عبد هم در خودکار بودن است. کمال عبد این است که نیاز به تحریک دیگران نداشته باشد، خودش به راه بیفتد، خودش محرک خودش باشد، هیچ نیازی به محرک بیرونی نداشته باشد.

✿ خداوند عبادش را با اسماء خودش، یعنی محمد و آل محمد ﷺ آفریده است و همه خودکارند. به هیچ چیز احتیاج ندارند؛ خودشان گناه می‌کنند و خودشان توبه می‌کنند. عبد باید خودش را بشناسد تا خالقش را بشناسد. (۲۲:۱۷)

پس خدا عبادش را با اسماء خودش آفریده است. اسماء حقّ متعال هم پیغمبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام بزرگوارش هستند، فرمودند: «نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»^۴ قرآن فرمود: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»^۵ ائمه علیهم السلام فرمودند: «نَحْنُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» اسماء حسناى حقّ متعال ما ائمه علیهم السلام هستیم. اسم چیزی است که وقتی با آن مواجه شدیم ما را متوجه صاحب اسم و مسمّی می کند. بنابراین هر وقت هر چیزی این نقش را داشت به آن اسم می گویند. گاهی یک واژه ما را متوجه صاحب اسم می کند؛ مثلاً می گویند طیب تا شما این لفظ را می شنوید یاد من می افتید. خوب ط، ی، ب اسم برای من بود؛ چون تا به او برخورد کردید اصلاً فکر نکردید طیب را با ط یا ت می نویسند چه صیغه ای در زبان عربی است، چه معنایی دارد. پس طیب اسمی برای من است؛ منتهی اسم لفظی است. حالا اگر عکسی از من کشیدند یا مجسمه ای از من درست کردند که ان شاء الله هیچ وقت از این کارها نکنند، وقتی آن را هم فرد می بیند همان کاری را می کند که آن واژه ی ط ی ب می کرد. تا عکس یا مجسمه را می بینید یاد من می افتید، پس این عکس و مجسمه هم اسم است. اسم از سِمّه گرفته شده و سِمّه یعنی فلش. شما به فلش که نگاه می کنید، چیزی در خود فلش نیست، فقط نگاه شما را به سمتی جهت می دهد. اسم، فلشی به سوی مُسما است. بنابراین هر چیزی که نقش فلش را بازی کرد، اسم می شود. همان طور که اسماء لفظیه داریم اسماء خارجیه هم داریم. اسماء لفظیه یعنی الفاظی که نقش فلش را بازی می کنند. اسماء خارجیه یعنی موجوداتی که نقش فلش را بازی می کنند؛ مثل مجسمه. حضرت حق هم اسماء لفظیه و هم اسماء خارجیه دارد. اسماء لفظیه همین الفاظی است که خدای - متعال را با آن نام می بریم الله، رحمان، رحیم، ودود، کریم تا اسم الله را می شنویم یاد خدای متعال می افتیم؛ اما خدا اسماء خارجیه هم دارد. اسماء خارجیه موجودات هستند، مثل فلش که وقتی به آن نگاه می کنیم، ما را متوجه خدا می کند. به یک تعبیر تمام مخلوقات اسماء اللهند؛ چون به هر مخلوقی نگاه می کنی می گوید:

^۴. مجلسی، بحار، ج ۵، ص ۲۵ و ج ۲۷، ص ۳۸ و بحرانی، البرهان، ج ۳، ص ۶۷۸ و مدینه المعاجز، ج ۱، ص ۵۵۶.

^۵. سوره ی اسراء، آیه ی ۱۱۰.

من مخلوقم، خالقى هست. من مصنوعم، صانعى هست. من منظم هستم، ناظمى هست. من متحرکم، محرکى هست. من معلولم، علتى هست. هر چيز را که نگاه کنيد خدا را نشان مى دهد؛ لذا همه ي موجودات اين عالم اسماء اللّٰهيند؛ اما اسم اعظم حق متعال پيغمبر اکرم و اهل بيت عليهم السلام بزرگوارشان هستند؛ چون فلش ها هم کوچک و بزرگ دارند. اينکه خداوند عبادش را با اسماء خودش آفريده؛ يعنى با پيغمبر اکرم و اهل بيت بزرگوارش آفريد. عباد را که با اسماء آفريد چگونه آفريد؟ همه را خودکار آفريد و به هيچ چيز احتياج ندارند. عبد بايد خودش را بشناسد تا خالقش را بشناسد. براى اينکه خدا را بشناسيم راهش اين است که خودمان را بشناسيم؛ چون موجودى را که خدا آفريد مثلى از خودش آفريد. مثل نه! چون خدا مثل و مانند ندارد «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^۶ اما مثل دارد لذا فرمود: «عَبْدِي أَطْعَمِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي»^۷ دو ساختمان که مثل هم هستند؛ يعنى مشابه همديگر ساختند؛ ابعاد، جنس و مصالحشان يکى است؛ مى گويد اين ساختمان شبيه آن يکى است؛ مثل اين يکى است. اما يک وقت ماکت کوچک از يک ساختمان بزرگ مى سازند، مى گويند: اين مثل آن ساختمان بزرگ است. اين ماکت است. عباد خدا مثل خدا هستند. «عَبْدِي أَطْعَمِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مِثْلِي» مثل خدا نيستند «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» حالا که اين طور است؛ خدا خودکار بود عبادش هم خودکارند؛ مثل خدا هستند. لذا به هيچ چيز هم نيازمنند نيستند؛ خودکفا آفريده شدند. جمله هاي بعد اين حقيقت را مى رساند.

✿ بايد خودکار شويم؛ ولي خلق تا خودش را پيدا نکند، خودکار نمى شود. (۳۹:۰۲)

که ديگر نيازى به محرک بيرونى نداشته باشد. بايد خودت را پيدا کنى آن وقت به اقتضاي ذات و هستى خودت حرکت کنى؛ خودکارى.

^۶. سوره ي شورى، آيه ي ۱۱.

^۷. حرّاملى، الجواهر السنّيّة، ص ۷۰۹ و مجلسى، بحار، ج ۱۰۲، ص ۱۶۵ و حافظ برسى، مشارق انوار يقين، ص ۱۰۴.

✿ چقدر خوب است آدم با خودش خلوت کند، خودش با خودش باشد. خدا خودکار است تو را هم خودکار آفریده است. تو هم خودکار باش. خودکار مؤادش داخل خودش است. خدا هم مؤادت را در خودت قرار داده است که نور محمد و آل محمد علیهم السلام است. اگر خودت را دیدی که قشنگی، بگو سبحان الله و بر پیامبر صلوات بفرست، چون مؤادت را از نور او آفریدند. (۳۹:۲۴)

فرق خودکار با قلم این است که خودکار نیاز به دوات ندارد و مؤادش داخل خودش است. خودکار مؤادش داخل خودش است، خدا هم مؤادت را که نور محمد و آل محمد علیهم السلام است را در خودت قرار داده است. پس به هیچ چیز نیاز نداری به هر چه نیاز داری، درون خودت است. گفت: از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی، هر چه می خواهی درون خودت است. گفت:

سالها دل طلب از جام جم از ما می کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می کرد

یک شعر منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام است و در دیوان منسوب به ایشان وجود دارد:

دَوَائِكَ فَيْكَ فَلَا تَشْعُرْ وَ دَائِكَ مِنْكَ فَلَا تُبْصِرُ^۱

داروی تو درون خودت است؛ ولی تو این حقیقت را نمی فهمی.

سبب بیماری و دردت هم خودت هستی؛ اما تو آن بصیرت را نداری که ببینی.

أَتَزَعَّمُ [وَأَتَحْسَبُ] أَنَّكَ جِزْمٌ صَغِيرٌ وَ فَيْكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ

^۱ منهای البراعة، خوئی، ج ۷، ص ۳۶ و میزان الصواب، ج ۲، ص ۹۴۳ و سبزواری خراسانی، شرح گلشن راز، ج ۱، ص ۴۹ و بروجردی، تفسیر الصراط المستقیم، ج ۳، ص ۴۱۲.

تو گمان می‌کنی جسم کوچکی هستی؛ در حالی که در وجود تو عالمی بزرگتر از عالم بیرون نهفته شده است.

وَ أَنْتَ الْكِتَابُ الْمُبِينُ الَّذِي بِأَحْرَفِهِ يُظْهِرُ الْمُضْمَرُ

و تو کتاب آشکاری هستی که با حروف این کتاب (کتاب وجود خودت) همه‌ی چیزهای مخفی ظاهر و آشکار می‌شود.

فَلَا حَاجَةَ لَكَ فِي خَارِجٍ يُخْبِرُ عَنْكَ بِمَا سَطَّرُوا^۹

در وجود تو هیچ احتیاجی به خارج از وجودت نیست که بخواهد سطرها و نوشته‌ها خبر از وجود تو بدهد. همه چیز در وجود خودت است. خودکاری. مؤادت در وجود خودت است. خدا تو را بی‌نیاز از غیر آفریده؛ همان‌طور که خودش بی‌نیاز از غیر بوده است. تو را نمونه‌ای از خودش آفریده است. هرچه لازم داری، در درون خود توست؛ بیرون دنبال چیزی نگردد. اگر خودت را دیدی، که قشنگی بگو سبحان‌الله و بر پیامبر صلوات بفرست؛ چون مؤادت را از نور او آفریدند.

❁ عمل خالص یعنی عملی که فاعل آن در انجام آن عمل در پی هدف و غرض خاصی نیست و محرک خارجی هم او را به عمل و انداخته است، مثل فعل خداوند که صرفاً به اقتضای کمال و جمال خود، کار می‌کند و فعلش بی‌غرض است و با اختیار و خواست خود نیز انجام می‌دهد و کسی او را وادار نساخته است. عمل خالص از دو کس سر می‌زند؛ غنی مطلق و فقیر مطلق. فقیری هم که فقرش قابل رفع نیست، فعلش بی‌غرض است. به تعبیر دیگر، در بین انسان‌ها عمل خالص و بی

^۹. میبیدی، دیوان منسوب به امام علی (علیه السلام)، مترجم: مصطفی‌زمانی، ص ۱۷۵ و ۱۷۹ و مجلسی، مرآة‌العقول، ج ۱۱، ص ۳۶۲ و فیض‌کاشانی، الوافی، ج ۲، ص ۳۱۹.

غرض از دو کس سر می‌زند؛ فرد دیوانه و عبد کامل. لقاء خدا نتیجه‌ی عمل خالص است. **فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا^۱**: پس هر کس امید و آرزوی دیدار پروردگارش را دارد باید کار شایسته انجام دهد و احدی را در بندگی پروردگارش شریک قرار ندهد. (۴۲:۱۴)

پس اگر من کاری را انجام می‌دهم برای اینکه به چیزی برسم این عمل خالص نیست. اگر عبادت می‌کنم برای اینکه دنیا بیایم برکت کند، عمل خالص نیست. عبادت می‌کنم برای اینکه آخرتم آباد شود، عمل خالص نیست. عبادت می‌کنم که به کشف و کرامات راه پیدا کنم به کمالات معنوی و روحی دست پیدا کنم، عمل خالص نیست. عمل خالص عملی است که از رهگذر آن عمل، هیچ چیز نخواهد، کاسب‌کارانه عمل نکند. این یک خصوصیت و خصوصیت دوم اینک محرک خارجی او را به عمل و انداشته باشد؛ مثل فعل خداوند که صرفاً به اقتضای کمال و جمال خود کار می‌کند و فعلش بی‌غرض است. خدای متعال به اقتضای جمال و کمال خودش کار می‌کند. کسی که غنی و جواد است، ریزش و کرم اقتضای ذاتی اوست. به خاطر اینکه به جایی برسد یا چیزی به دست آورد جود و احسان نمی‌کند. زیبایی که به زیبایی خود پی برده، جلوه‌گری می‌کند، دنبال چیز خاصی نیست؛ اقتضای زیبایی جلوه‌گری است؛ مثل فعل خداوند که صرفاً به اقتضای کمال و جمال خود کار می‌کند و فعلش بی‌غرض است و با اختیار و خواست خود نیز انجام می‌دهد؛ یعنی کسی خدا را هل نداده است، خودش اراده کرده و با اراده‌ی خودش کار می‌کند و کسی او را وادار نساخته است. عمل خالص از دو کس سر می‌زند، غنی مطلق و فقیر مطلق. غنی مطلق چیزی را فاقد نیست که از رهگذر انجام عمل درصدد به دست آوردن آن چیز باشد؛ غنی مطلق است همه چیز را دارد و غنایش بی‌نهایت است. آن کس که همه چیز دارد معنا ندارد که برای به دست آوردن چیزی کاری انجام دهد؛ لذا فعلش بی‌غرض و خالص است. فقیری هم که فقرش قابل رفع نیست، فعلش بی‌غرض است؛ چون فقیر اگر فقرش قابل برطرف شدن باشد، دنبال گدایی که می‌رود دنبال این است که فقرش را برطرف کند؛ اما اگر

^۱. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰.

فقری باشد که هیچ راه درمان و معالجه نداشته باشد او برای چه گدایی کند؟ گدایی که می‌کند دنبال این نیست که فقرش را برطرف کند، فعلش بی‌غرض بی‌غرض می‌شود؛ لذا هم خدا فعلش بی‌غرض است و هم عبد وقتی به فقر ذاتی‌اش پی ببرد فعلش بی‌غرض می‌شود. منسوب به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است: «الْفَقْرُ سَوَادُ الْوَجْهِ فِي الدَّارَيْنِ»^{۱۱} فقر موجب سیاه‌رویی مخلوق در هر دو عالم است. شیخ محمود شبستری گفت:

سیه رویی ز ممکن در دو عالم جدا هرگز نشد الله اعلم

سیاه‌رویی از کسی که ممکن‌الوجود است هرگز برطرف نمی‌شود. این فقر ذاتی است نه فقری که پول ندارد. کسی که ذاتاً فقیر است، فقر ذاتی‌اش نه در دنیا و نه در آخرت قابل معالجه نیست. مخلوق همیشه نیازمند است «بَا أَهْمًا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»^{۱۲} ای مردمان همه‌ی شما به خدا نیازمند و در پیشگاه خدا فقیرید. خدا غنی و حمید است. پس هم غنی مطلق که خداست، فعلش بی‌غرض و خالص است و هم فقیر مطلق، و آن عبدی است که به معرفت رسیده و این حقیقت را فهمیده که این فقر برطرف شدنی نیست. به تعبیر دیگر در بین انسان‌ها عمل خالص و بی‌غرض از دو کس سر می‌زند فرد دیوانه و عبد کامل. یکی دیوانه است، کسی که مشاعرش کار نمی‌کند، کاری که انجام می‌دهد دنبال هدف و مقصد خاصی نیست، نشسته یک هو داد می‌زند، چرا داد می‌زند؟ چرا ندارد، دیوانه است. چله‌ی تابستان پالتو، کلاه و شال-گردن می‌پوشد و در آفتاب می‌نشیند، این دیوانه است. دیوانه فعلش بی‌غرض است. و عبد کامل، که او هم فعلش بی‌غرض است. لقای خدا نتیجه‌ی عمل خالص است. این نکته ما را به این بحث‌ها کشاند. اگر سالک الی‌الله به دنبال لقاءالله است لقای خدا نتیجه‌ی عمل خالص است. «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا

^{۱۱}. مجلسی، بحار، ج ۶۹، ص ۳۰ و ابن‌ابی‌جمهور، عوالی‌الثالثی، ج ۱، ص ۴۰ و محدث‌قمی، سفینة‌البحار، ج ۷، ص ۱۳۱.

^{۱۲}. سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۱۵.

يُشْرِكُ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»^{۱۳} هرکس امید و آرزوی دیدار پروردگارش را دارد باید کار شایسته انجام دهد و احدی را در بندگی پروردگارش شریک قرار ندهد. احدی را شریک قرار ندهد به این معنا نیست که بت نداشته باشد، نه، نفس خود را هم شریک قرار ندهد؛ یعنی اگر من از رهگذر این عبادت دنبال این هستم که خودم به چیزی برسم؛ چه در دنیا به چیزی برسم، چه در قیامت به چیزی برسم، چه در برزخ به چیزی برسم، چه در مراتب و مدارج معنوی به کشف و کرامتی برسم، به هرچه بخواهم برسم این عمل خالص نیست. اگر کسی آرزومند دیدار پروردگارش است، عمل صالح انجام دهد و در عبادت پروردگارش احدی را شریک نکند؛ این است که انسان را به لقاءالله می‌رساند. پس وقتی انسان عملش خالص شد، کی خالص می‌شود؟ وقتی به معرفت برسد، بفهمد درد او درمان شدنی نیست، درد فقر و امکان، معالجه شدنی نیست. به طور مطلق از معالجه شدن مأیوس شد، حالا هرکاری انجام می‌دهد بی‌غرض است و آن کار او را به آستانه‌ی لقاء حضرت حق می‌رساند. ان شاءالله خدای متعال به همه‌ی ما توفیق معرفت و عمل خالص را نصیب بفرماید.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

^{۱۳}. سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰.